

اعتباری الم در بوسه بوند و ارتع اولان تو دانی خداب کور در سیم کور و کلا
من این حرفون نوشتم چنانکه غیر نداشت بن بوجزه یا زوم انجلیس که کلا
تو ایم زو یک لرات چنان بخوان که تو دانی سن دخی کرامت و لطف الم بوزدن
انجلیس او ای که سن بیلورسن یعنی کسب فاشش تم دراه خدایان سر کسرتن طلب
اندوکن اشعار در خطاب خداب در آیند در کمر ز کشت چنانکه سنک از کس
که کجک ایس بعلیم و چشمه ایست بکار در آن میان که تو دانی ای نگار اول میان
بر دینت و ارد که سن بیلورسن دراه که رنگ میانند و اصل اولد و خندان کبودی
و صولر امید طرود غن بیان در خطاب خداب در که لادن و صالان آردو المر شیان و ک
دگری همو شبیه اعتباری الم در پرچمه دات باری صبی سوزن عالی در خندان
پیش تو ای که خدیبت شنید و آفت سنک تنگ میان بره شسته الم آس زو ای
میمن شنه آب دن آبی اولیوب بکرم شنان اولانی کبی بزخی سنک تنگونی آن دگر
بلکه تنگ آس شسته بوز اسپر خیش کرفی کجش چنان که تو دانی کند در سیم
طو نرک دبلر انجلیس که سن بیلورسن دراه نام سرور الم مقنا بر رضا اظهار ای
خطاب خداب در قد طلقت القلب ملکک و ایما خرابی کنون عمل کن
خوابی هم بیکت مری و نازی درین خطا کما حافظ موعودن مری مری
بر در ای حافظ خدیبت چنان کن همز زمان که تو دانی عشق سوزنده بیان الم
هر زبان الم که سن بیلورسن یعنی عشق ای که کما حوالی و دقایق و اسرار و عیان
الم هر نه سان الم اولورسه اولسون زمر اعتباری حاله در حاله کلا و کلا
الص نوشتم کن جام سرب بکنی بر بهترین مقدار ای ستراب الم کور قدر
نوشی الم تابان عمر آردن مری با رنگ الم لادن غمی کوی موعود سن
در اصف عشق سنی الم که محبت ماسوی شسته تمام خلاص بولرسن

کن امر حاضر

دل نمی دو بند تا مگر دانه دار ستراب کوی کل بعد نام در کوی کور در سالوس
دینت و بیگنی سالوس و تقوی یک بویشی چینه سن در عشق ای الم رب
دن خلاص سن راولور دیکور خیز و چندی کن خود غنا طرود کما
ای بر بولر الم تا مگر خویشتن را در ای مستحق از کجی کن که مستحق ایست
بر اخس سن مراد محببت حقیق بر وصول عشق و طاعت زاده اقدام و اهتمام الم
جاسل اولور دیکور ولما نصب وقت را عشق دان آن قدر که بتوانی
و عشق عشق بیل اول دند که قادر سن بجای اول زینت ای جان این دوستی
تا دانی خجاست دن حاصل ای جان بوم در کجا تا بیدرسن کما عشق کور
عمر در عرض داند ملکک کما بخش کما عمل کن عرض و طرود سن بر مراد حاصل
است که عرضی هم اولد چنان که از دولت کما عشق سبتان چند الم الم
دولت دن عشق مراد ای آرسن یعنی چون که عمر کما سبب بویدر بار عشق ای
صرف الم بقره عشقان بشوید در طرود باز آه عاشق کن بند است
بشق بنوسن که دلی کین هم سن آرد ز مشغل عالم نانی بر او بود کل دن
بر عزت عالم نانی شعله و کز مراد نامک در عشق عشق و عزت ز دست و کز دیکور
پیش زانهار ازین دن مران که شنان کنت ز او را کنت عاشق کن دن دن
اوره ز مراد یکد لک با طیب نامحرم خان در زینمانی نامحرم طیب بویدر
در کل حال مراد اسرار عشق عوامه سوید دیکور با عشقان چون مقلد زانهار
حراصه ما ای عاشقان جو کین بویدن کجی لورس کما مراد لوسون که
چاک سن سوزی بقره دشت بنشان اگر بهترین بودست دن کوی کور
دگر سن مراد عرض اوزر و تصویر ماری دن عشق سبب اندوکن اشعار
ضم شکی نمی دانان قدر که ضوئی را ختم شکی برضعتب بمن بودر که صوفی

دینت و بیگنی
سالوس و تقوی
یک بویشی
چینه سن

کام حاد